

## در عالم رضا ازدهایی است که آن را یقین خوانند...<sup>۱</sup>

جواد مجابی

متن سخنرانی جواد مجابی در مراسم بزرگداشت دکتر رضا براهنی  
۲۵ جون ۲۰۰۵ .. دانشگاه تورنتو

در مجلس نکوداشت شاعر و نویسنده، آینه بیشتر به کار می آید تا تیغ جراحی، به ویژه که نویسنده خود در سراسر عمر به جراحی بی محابای فرهنگ و جامعه عصر خویش اهتمام داشته است. اما این آینه تصویرپرداز تعارف آمیز از یک دوست نیست، در کار بازنمایی نقش مؤثر یک روشنفکر امروزی در تحول فرهنگی جامعه خویش است و شاید جهان.

دکتر براهنی یک روشنفکر فرهنگی است که به نقد خردورزانه وضعیت فرهنگ و هنر عصر خود می پردازد با این امید که ساختارهای کهنه را بشناسد و فروکوبد و به معماری جدید خلاقیت ادبی رهنمون شود. اما در کشور ما روشنفکر فرهنگی وظیفه اش به تکاپوی تخصصی در عرصه فرهنگ محدود نمی شود. شبکه درهم تنیده فرهنگ و سیاست، در کشورهایی چون ایران، به گونه ای عمل می کند که روشنفکر و مردم، هیچ کدام هنرمند را فارغ از سیاست و تأثیرگذاری اجتماعی، به

---

۱- در عالم رضا ازدهایی است که آن را یقین خوانند که اعمال هزده هزار عالم در کام او چون ذره ای است در بیابانی. ذکر حسین منصور حلاج در تذکره الاولیا.

و من می گویم در عالم این «رضا» ازدهایی است که آن را شک و هراس مدام به تلاطم درآورد.

رسمیت نمی‌شناسد. از او همه چیز می‌خواهد: شعر و داستان خوب، مقالات راهگشا، کارشناسی آسیب‌های جامعه و درمان‌هایش، مبارزه اجتماعی به مثابه یک فعال حزبی و تحمل عواقب آن از زندان و تبعید و در آخر به قول نیما مقامی شبیه شهادت. این چگونه می‌تواند میسر شود مگر به معجزه و براهنی از این معجزه‌کاران است چنان‌که شاملو و ساعدی بودند و معدودند آنان‌که چنین جرزه‌ای دارند. آینه را چه روبه‌روی یکی از کتاب‌های براهنی بگیریم، چه رویاروی زندگی‌اش، تفاوتی ندارد. براهنی توانسته است آن‌طور که زندگی می‌کند بنویسد و آن‌گونه که در عالم نوشتن آرزو کرده زندگی فردی و اجتماعی خود را در متن فعالیت تاریخی مردمش حرکت دهد. چهل سالی که او را می‌شناسم و از دور و نزدیک مدارهای ذهنی و جنبش فرهنگی-اجتماعی او را رصد کرده‌ام به من این جرأت را می‌دهد که با تأملی بیشتر به دورانی بنگرم که براهنی در آن غالباً یک آغازگر پیشتاز بوده است. او آغازگر بوده در نقد مدرن ادبی، آغازگر است در عصیان علیه شعر مرسوم نیمایی. به سنت هدایت، رمان‌نویسی بی‌پروا شد که به پروپای تابوهای سیاسی و اخلاقی ابد مدت پیچید. از معترضانی است که در فعالیت‌های فکری-فرهنگی‌کانون نویسندگان در هر شرایطی به گونه‌ای رادیکال عمل کرده. از پیشتازان ادبیات متعهد بوده که صدای قلم خود را با سکوت خشمگین جامعه بی‌صدا شده، گره زدند و چندان در این دایره حفاظت شده پیچ و تاب خوردند که آن گره خفت گلویشان شد. دکتر رضا براهنی پدر و در عین حال پسر جنبش نقد ادبی نوین ایران است. پدر است و آغازگر یک نهضت جدی که از دهه‌ی چهل، ادبیات را گوهر زندگی فردی و اجتماعی می‌دانست: درگیر با وضعیت فعلی روشنفکر و مردم، جراح جراحات‌های پنهان زیر پوستوار سنت و آیین، بی‌تاب جستجوی برونشد از موقعیت بسته اختناق، طرح‌انداز بی‌پناهی معصوم آدمی در دایره وهن و بهره‌کشی و مفعولیت تاریخی. بدین‌گونه او فاصله‌گرفت از شیوه مرسوم منتقدان ادبی قبل از خودش که ادبیات و هنر را امری می‌دانستند منتزع از مسائل اجتماعی و تاریخی. صرفاً مبتنی بر تک‌گویی مستبدانه به صورت تحمیل اصول یک سوبه اخلاقی، خیال بافتن بی‌ریشه و اندیشه، یا فاضل‌نمایی و لفظ‌پرستی پوک معنا. من از آن به عنوان نوعی «رمانتیسیم کبود دهاتی» نام می‌برم که دوره‌ای بوده پر از سوزناکی‌های احساساتی، «من و او» جویی‌های بی‌رابطه با ما و دیگران، غلیان ابتدایی عواطف و اوهام که خاص جامعه

بسته قبیله‌وار است، که متأسفانه در ربع قرن اخیر، دوباره سر و کله‌اش از پس چینه‌های عتیق ظاهر شده و چه گرد و خاکی در کوچه ما می‌کند. براهنی در عین حال پسر جنبش خود ساخته است، چون هنوز بی‌تالی، با جوششی جوانانه، کاشف گستاخ آفاق ادبیات امروز است. در دوزمینۀ متفاوت نقد دانشگاهی و نقد رسانه‌ای، چهار دهه فعال بوده، با آگاهی از ریشه‌های فرهنگ بومی و شناخت فرهنگ جهانی - که کاری چندان آسان نیست و به صورت آرزو برای رقیبانش به جا مانده - کوشیده است تا سمت و سوی ادبیات جدی‌تر را ترسیم کند و خود در نوک پیکان نودهنی و نواندیشی، در قلب معرکه ادبیات اجتماعی حرکت کند.

او برای «نو شدن» همواره ببقرار بوده، از جوانی تا امروز. در نیمه راه مسیر تجدد ایران زاده شده و نو شدن برای او به آیینی تخطی‌ناپذیر بدل گشت. حضور اندیشه‌های جامعه‌گرا در تربیت این نسل، سنگ نشانه‌ای راه نما بود. او مانند هم‌نسلانش از «نوگرایی» شروع کرد، اما در پیروی تجدد عادت شده نماند. خطرها کرد تا ذهنش را با هر چه خلاف عادت و نامنتظر است سرشار کند و در آن معرکه از پرده‌داری نپرهیزد. از «نواندیشی» که تفکر می‌آورد و روشنفکر می‌آفریند صعود کرد به مرحله «نودهنی». نودهنی همان است که هر آفرینشگر بزرگ لازم دارد: ذهنی که کمپوزیسیون‌اش نو شده، فراهنجار و بی‌پروا گشته، صافی تقطیرکننده جهان شده که دنیا از آن به هر صورتی عبور می‌کند و از خود رسوبی به جا می‌گذارد که ترکیبی از سرگذشت فردی و سرنوشت جمعی و بازتاب‌های روزگار است. از این نو ذهنی هرچه صادر شود نو است. دیگر کار نو، عمدی و ارادی نیست، نوبی کارکرد اصلی این ذهن شده است. در قلمرو نوشتن (شعر - داستان و رمان - مقاله) هر چه از این جان بی‌ترس و بیم برآید در متن معاصر بودن فرد با جهان و روزگارش فراهم آمده، سندی می‌شود از یک دوره در پرونده تاریخ. انسان آفرینش‌گر بدین‌گونه با تلاطم ازدهایی در رگان خویش، نفس می‌کشد، عالم رضا - که خلاف نامش پر از نارضایی است - شوخ چشمانه ازدهایی به دنیا آورد که هزده هزار کویر و کوه را پیچ و تاب زنان طی کرد تا دنیا را به کام درکشد، در این خوف و خطر هیچ مطلق و یقینی را تاب نیاورده، در مکاشفه جهان حقیقتاً سرگردان هر کجا شده است. برده‌ی یقین نشد و تسلیم آداب، این عصیانگر.

علاوه بر منتقد بودن او نظریه‌پرداز ادبی هم هست. نقادی مداوم از اوضاع و موقعیت

فرهنگی، که از مجله فردوسی شروع شده و در غالب نشریه‌های ادبی مستقل ایران تداوم داشته، خاصه در جهان نو و دنیای سخن و آدینه و تکاپو و در جُنک‌ها و فصلنامه‌های ادبی - همواره تصویری از یک منتقد رادیکال و پیگیر فعال جریان‌های ادبی و فکری را پیش چشم می‌آورد که از رویکردهای مترقی آفرینشی و پژوهشی جهان زودتر و بیشتر از دیگران اطلاع دارد، کارهای ادبی ایران از شعر و قصه و مقاله، همه چیز را می‌خواند و مواظب اوضاع جاری است. هر جا فساد و انحرافی سراغ می‌کند، بمب‌های دست سازش را پرتاب می‌کند و در این کار رفتاری چریکی دارد. فرق نمی‌کند که حریف او فریدون مشیری باشد یا قطب‌زاده، که هیچ ربطی و نسبتی با هم ندارند، اما جهت‌گیری منتقد شورشی، عصیان‌گرنده‌ی اوست در قبال هر تثبیت‌کننده‌ی وضعیت فرهنگی یا اجتماعی، که جامعه را به ایستایی ذوق و فکر فرا می‌خواند. خب، آدم شورشی نان‌کارش را نمی‌خورد، تنها چوب‌کارش را می‌خورد. نقد او ناگزیر در آمیخته با پیشنهاد نظریه‌های ادبی است به دلیل این‌که مخاطبان غالباً از آن نظریه‌ها آگاه نیستند. منتقد می‌خواهد معیار دقیق ادبی و ملاک اندیشگی بدهد تا نقد آثار، نمایانگر سلیقه فردی نباشد و روی پایه‌ای تحلیلی، استوار بایستد.

معرضه‌ای بگویم که طرح نظریه‌های جدید ادبی که در کار براهنی «ایرانیزه» شده و مصداق‌های ایرانی‌اش مطرح گشته است، بیشتر به کار او آمده تا مقلدان آرای او. او که به مبانی نظری قضایای طرح شده اشراف دارد، با ظرفیت آفرینشگری ریشه‌دارش می‌تواند هر چشم‌انداز مطلوبی را از آن خود و درونی ذهن‌اش کند، چنان که در «آزاده خانم» نویسنده توانسته است نظریه‌های مدرن و داده‌های جهانشمول ادبی را در روند کار خلاقه از آن خویش و ذاتی اثرش کند و با آن پرسپکتیو پیچیده، ترکیب‌بند کار خود را چنان هماهنگ سازد که گمان نمی‌رود آن همه شیوه‌گری شوخ‌چشمانه، به عمد در رمان راه یافته باشد. معرفت‌روندی اکتسابی است، اما انتقال شعور کاری چندان آسان نیست. آداب دانی جداست از حد سوخته جانی، مریدان ذوق زده شدند. دیدیم بسیار کسان که از کلاس‌های ادبی پس از انقلاب در آمدند با آسان گرفتن کار ادبیات و نوعی شتاب‌زدگی در فهم فرهنگ، با سرمشق نظریه‌های ادبی داستان و شعر نوشتند و غافل که داستان و شعر خلاقه است که نظریه‌های ادبی از آن می‌زاید. فضا آماده برای رواج میان‌مایگی بود و دوستان هم در بازی حذف فرهنگی، هم‌دست کارگزاران فرهنگی شدند. سواد که به

جای قریحه و خلاقیت نمی‌نشیند. وگرنه چه آدمی توانا تر از فروزانفر به ادبیات ایران، بعد بنگرید به شعرهایش. البته عاقلان دانند که بی‌سوادی هم توجیه‌کننده‌ی نبوغ نیست.

براهنی در دو زمینه نقد شعر و ادبیات داستانی با انتشار هزاران صفحه، جغرافیای ادب امروز ایران را با دقت و دلسوزی کاویده است و با صدها نوار سخنرانی که در انتظار کتاب شدن جایی پروانه می‌شود، به تحلیل ادبیات جدی جهان پرداخته است. منتظر نمانده که فضای فرهنگی ساکن پیرامون، فعال و مستعد شود، بلکه کوشیده تا با دینامیسم ذهنی‌اش، فضای را کد را به جنبش درآورد و جدی و حیاتی بودن ادبیات را، امروز ضروری بشناساند. مشکل روشنفکر ایرانی این است که فضای فرهنگی - فکری محیط نسبتاً ایستاست و ذهنیت روشنفکر نسبتاً پویا، اولین تعارض از این تفاوت ریتم ناشی می‌شود. آهستگی جامعه پیر با شتاب جوانان برخورد می‌کند به جای این که یک برآیند هارمونیک پدیدار شود حادثه به شکست نیروهای درگیر و خرد شدن چیزی که معمولاً مجموعه روشنفکر است پایان می‌گیرد.

در داستان‌ها و شعرهایش او به خرق عادت و کشف دنیای نامنتظر و شوک‌آور می‌کوشد و این رفتار شورشی را با خشمی پایان‌ناپذیر علیه جهان کهنه و آداب آن پی می‌گیرد. عصیان او که از شعرها شروع شده بود سال ۴۹ با نوشتن «روزگار دوزخی آقای ایاز» که من بعدها یکی از خوانندگان نادر متن فارسی‌اش بودم - به بخشی از منحنی ادبیات تابو ستیز ایران رسید که از قدما جز عیب (در اخلاق الاشراف) و از معاصران جز هدایت (در توپ مرواری) هیچ‌کس بدین بی‌پروایی با ریاکاری عمومی نچنگیده بود. ریا بدان معنا که خاص و عام، شنیع‌ترین اعمال را به رغبت و لذت تمام البته دزدکی و دور از نظر محاسبان عصر، مرتکب می‌شوند و از این فضایح و قبایح خود کک‌شان هم نمی‌گزد، اما اگر دیگری همان عمل - از شکنجه و قمار و زنا گرفته تا بهره‌کشی و ستم‌پذیری و بلاهت شعاری - را انجام دهد سعی می‌کنند یک دور «اخلاق ناصری» بر او فرو خوانند. ادبیات که مجیزگوی هیچ‌کس نیست، تنها قلمرویی است که در آن با ریای خود و دیگران بی‌محابا تا اعماق این شناخت رفتاری و خودفربیی احمقانه برخورد می‌شود. براهنی در آثارش به پرده برکشیدن از چنین رسوایی فردی و جمعی دست می‌زند، از منظر تاریخی به اخلاق عصر خود می‌شورد.

بعدها در «ظل الله» و «آزاده خانم» این فاش گوئی که رنگی از رنجش و زخم‌های روح داشت، کل تاریخ خونبار آکنده از حماقت و تجاوز و جنون به محاکمه کشیده شد بی آن‌که شاهدان معرکه‌ی امروز، جواز بی‌گناهی گرفته باشند، ذهن آوانگارد بی‌رحم است در داوری به خود و دیگران، در پس این بی‌رحمی ظاهر، هم‌دلی نشسته به مصیبت مشترک.

«نوآور» در جامعه کهن، می‌خواهد «پرومته» باشد و محبوب در تاریکی نشستگان منتظر آتش، اما چون خلاف عادت و آداب عمل می‌کند مطرود می‌شود و نفرین زده. دو شقه می‌شود، یک پاره انسانی ضعیف‌تر از اشک از فرط شفقت به مردمان و یک پاره ابلیس‌گزند دیده از روابط واپس مانده، پس تیغ آبدیده از کینه شده نسبت به پادشاه شب، این نیست که شاعر خشماگین همیشه با عنوان، «موجود زیرزمینی» بگوید:

«من سرطان تاریخ هستم | مرا می‌کوبند، می‌زنند، لعتم می‌کنند و آخر سر | شرم را کم می‌کنند | ریشم را در اعماق دوزخ گرو گذاشته‌ام | خارهای سمی قلم، دستی را که به سویم دراز شود، خواهد گزید | من برای کتاب‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها | ساخته نشده‌ام | اگر آرزوی دیدن مرا دارید | از بالای «اورست» در اعماق یک چاه نفت نگاه کنید | کبریت را پایین بیندازید | تا دنیا را به آتش بکشم.» (کتاب «ظل الله» ص ۱۲۴)

به‌رغم زخم‌های خونچکان روحش از دوست و دشمن، گاهی چون آهی سبکبار، شاد خوی و رفیق است، در هم‌دلی با رفیقان سنگ تمام می‌گذارد، همچنان که در دشمنی با معاندان، شهروندی این همه دوستدار آرامش و زیبایی و صلح و این همه محروم از آن:

«امروز بوسه‌های تو یادم آمد | در این زمین زیبای بیگانه | او کاکل کوتاه موهایت کوتاه؟ یا بلند؟ یا فرق باز شده از وسط؟ یادم نیست | دست‌هایت | و شانه‌هایت | و آن مورب نورانی از چشم‌هایت | چیزی میان مشکی و عسلی و خرمایی | بی‌جنس؟ انگار با تمامی جنسیت‌ها یادم نیست | این‌ها تمام حافظه‌ی من نیست | تنها اشاره‌هایی از فاصله‌ست | مجموعه‌های فاصله‌ها یادهای تست یا یادهای شما؟ یادم نیست. | آیا تو یک نفری؟ یا مجموعه نفراتی؟» (ص ۶۲ از «خطاب به پروانه‌ها»)

او نویسنده‌ای است که ریتمی پرشتاب و نفس‌گیر دارد انگار پانصد صفحه کتاب را یک نفس نوشته باشد. به هنگام سخن گفتن، در خطابه، دیگران را شنواتر و اندکی

الکن می‌کند. براهنی بی آن‌که خود بخواهد از ذهن خود جلو می‌زند و از خویش به حیرت می‌افتد.

توفنده، هیجانی، خردورز و نترس است. بیشتر از عاقل بودن، مجنون شدن را دوست دارد در کار نوشتن. هر چند در زندگی روزانه‌اش هم عافیت‌اندیش نبوده و عاقل نشده حتی با زندان و تبعید. از این نظر او چون یک عارف باستانی است، با سلوکی چون بایزید.

تخریب بنیادهای عادت شده، درگیری با اسلوب‌های نانسانس، نفی ارزش‌های جامعه پیرسالار، همراه شدن با حرکت‌های جسور و فراهنجار، طرح شوخ‌چشمانه‌ی آتش‌انگیزی در خیمه‌های کاغذین، سلطه‌زدایی فرهنگی و استبدادگریزی ذاتی، این‌ها فضائل عام جامعه روشنفکری نسل ماست که براهنی در جا انداختن این اخلاق جدید، سخت مؤثر بوده است.

او در کشمکشی اجتماعی، با دفاع متهورانه از نظام مرتبط ادبیات انسان‌گرا و صلح‌اندیش خواهان استقرار فضای دموکراتیک مبتنی بر آزادی اندیشه و قلم و بیان شد، کارش و هدفش در این چهل پنجاه سال قلم زدن و مبارزه سیاسی تمام نشدنی و همکاری با نهادهای آزادی‌بخش ایرانی و جهانی، آزاد کردن ذهن و زندگی خود و دیگران از قیود جغرافیای ترس و ستم بوده است. به جای نصیحت و بحث در این برهوت شرارت، بیشتر نعره زده است.

تهران، ۲۲ خرداد ۸۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی